



سمیرا رستگارپور / مدیر تولید کتاب‌های کودک و نوجوان
اودرباره شرایط تولید و توزیع کتاب‌های کودک و نوجوان نوشته است



سوختن در آب غرق شدن در آتش ترویج کتاب

«حرف تازه‌ای نیست، همه چیز تقصیر مردم است. تقصیر مردمی که همیشه خدا توی سرشان زده‌اند که سرانه مطالعه‌شان پایین است. که توی اتوبوس و مترو همه‌اش سرشان توی گوشی است و ملت کتابخوانی نیستند و از این جور حرف‌ها. مردم هم همیشه سرشان را پایین گرفته‌اند و توی دلشان باور کرده‌اند که تقصیر آنهاست. هیچ کس هم جرأت نکرده (حتی شده زیر لب) بگوید خب وقتی بچه بودیم کسی برایمان کتاب نخوانده، نخریده، هدیه نداده یا کسی دست‌مان را نگرفته ببرد کتابفروشی محل و بگوید بیا ببین از کدام خورش می‌آید. خب ما خیلی کم با کتاب رفیق بوده‌ایم. کتاب برای مان یک کالای خیلی خیلی مقدس بوده که اصلاً نمی‌شده به ساختش نزدیک شد و جایش توی کتابخانه‌های شیک و پیک یا سرطاقچه بوده است. هیچ کس هم هیچ حرفی نزده.



اما من می‌خواهم به مناسبت روز ملی ادبیات کودک و نوجوان اینجا پیش شما اعتراف کنم. تقصیر من است که سرانه مطالعه پایین است، تقصیر من است که نتوانسته‌ام قصه‌ها را برای بچه‌ها جذاب تعریف کنم. که برای بچه‌ها کتاب‌های هیجان‌انگیز و تأثیرگذار تولید کنم تا در کودکی عاشق مطالعه شوند. تقصیر من ناشر، من مروج کتابخوانی، من کتابفروش و من‌هایی است که با کتاب‌های کودکان و نوجوانان سروکار داریم. ما کاری برای بچه‌ها نکرده‌ایم. جز اینکه نشسته‌ایم پشت میزمان، پا انداخته‌ایم

روی پا، جای‌مان را سر کشیده‌ایم و روی متن دیگران خط کشیده‌ایم یا نهایتاً کتابی را از قفسه‌ای درآورده‌ایم و دست مشتری داده‌ایم. همین. تازه بماند که بعضی‌ها مان حتی از جا بلند هم نشده‌ایم. اصلاً خیلی از کتاب‌ها را نمی‌شناسیم و درباره آنها چیزی نمی‌دانیم. خب طبیعی است حرفی هم برای گفتن درباره‌اش نداشته باشیم. و حالا بگو بی کلمه، چگونه می‌توانیم بچه‌ای را به کتاب خواندن ترغیب کنیم؟ همیشه نوک پیکان را از روی خودمان (به عنوان فعالان این حوزه) برداشته‌ایم و سایه سنگین‌مان را انداخته‌ایم روی مردم، تا ثابت کنیم کتاب‌نخوان هستند و تمام. همیشه و همه‌جا فریاد می‌زنیم که همه چیز را باید از کودکی آغاز کرد. اما خودمان فراموش می‌کنیم برای کتابخوان شدن بچه‌هایی که بعدها آدم‌بزرگ می‌شوند باید از امروز کاری کنیم.

می‌خواهم از اهمیت ترویج کتابخوانی برای شما بگویم، از اهمیت فعالیتی که در کشورهای دیگر دنیا شغل محسوب می‌شود و جایگاه و منزلتی برای خودش دارد. در ایران هم چند سالی است افراد و گروه‌های متعددی دارند در این زمینه فعالیت می‌کنند. من که فکر می‌کنم بدون تلاش و ممارست زیاد در زمینه ترویج کتابخوانی نمی‌شود بچه‌های امروزی را کتابخوان کرد. می‌خواهم کتاب بخوانند تا با زندگی‌های متنوع‌تری آشنا شوند. فکر نکنند دنیا همین چهار دیواری خودشان است و چهارچوب‌های فکری خانواده و شهرشان. می‌خواهم بیشتر بخوانند تا بهتر بفهمند بعضی دردها در این دنیا مشترک است و با کتاب‌ها می‌شود فریادشان کرد. می‌خواهم روی واقعی زندگی را ببینند که بفهمند تخیل، راه فرار از این روزمرگی آلوده و کسالت‌بار است. که باید رویا بپروراندند، زندگی‌ها را بشناسند و جای هزار نفر دیگر در این زمان کوتاه عمر زندگی کنند. این طوری شاید بتوانند دنیا را لااقل قد سر سوزنی هم که شده جای بهتری کنند. می‌خواهم کتاب بخوانند که آگاه باشند و جان زندگی را بنوشند. خیال نکنند درد خودشان دردتر است و می‌توانند آدم‌ها را نادیده بگیرند.

برای محقق شدن این چیزهایی که گفتم، من و امثال من چاره‌ای نداریم جز اینکه خودمان را به آب و آتش بزنیم (شده برای مدت زمان مشخصی) تا یک کارهایی را امروز انجام دهیم که شاید نتیجه‌اش را فردا ببینیم.

یکی از همین گروه‌هایی که فعالیت‌های ترویجی در مورد معرفی کتاب‌های کودک و نوجوان انجام می‌دهد، گروه داوطلبانه «سنجاق قفلی» است. در روزهای تلخ دی ۹۸ عده‌ای از آدم‌هایی که به عناوین مختلف با بچه‌ها کار می‌کردند و با کتاب هم سروکار داشتند، به دعوت علی اکبر زین‌العابدین دور هم جمع شدند. از خودشان پرسیده بودند راه ما برای عبور از این روزهای تلخ بی گریز چیست؟ جوابی پیدا نکرده بودند جز «کلمه». آنقدر خشم و اندوه و سرما همه جا حاکم بود که تصمیم گرفتند با کلمه‌ها از دوست داشتن بگویند. سنجاق قفلی شدند چون برای وصل کردن آمده بودند. همین شد که شروع کردند به نوشتن درباره کتاب‌های کودک و نوجوان که از دوست داشتن می‌گفتند. نوشتند و نوشتند و نوشتند. تا نتیجه‌اش شد جستارهای کوتاهی که پدر و مادرها را راهنمایی می‌کرد تا راحت‌تر کتاب انتخاب کنند. به قول خانم میرهادی، داشتند «غم بزرگ» را به کار تبدیل می‌کردند. نمی‌گویم «کار بزرگ»، چرا که امروز خودم نیز به این گروه پیوسته‌ام و خوش‌تر آن باشد که سر دلبران گفته‌اید در حدیث دیگران. اول‌ها که من هم عضوی از سنجاق قفلی شده بودم کارهایی که می‌کردند برایم کمی عجیب و غریب بود. یک موضوع را می‌گذاشتند وسط و همه کتاب‌های مرتبط با آن را در بازار بررسی می‌کردند. ساعت‌های طولانی در جلسات بحث می‌کردند تا بتوانند کتاب‌های خوب را گلچین کنند. در نهایت کتاب‌هایی را که به نظر با سیاست‌های گروه جور می‌آمد انتخاب می‌کردند و می‌رفتند چندین و چند بار جستارهای کوتاه در موردش می‌نوشتند. اطلاعات کتاب را جمع‌آوری می‌کردند و در نهایت طرح گرافیکی‌ای از آن می‌ساختند. اسمش را گذاشته بودند «جعبه»، مثلاً جعبه کتاب‌های دوست داشتنی، نامه‌دار، الکتروکتاب نیک و... بعد در شبکه‌های اجتماعی منتشرش می‌کردند و به صورت رایگان این محتوا را در اختیار مردم می‌گذاشتند. اولش عجیب بود. اما خب بعدها دریافتم که اگر می‌خواهیم بچه‌ها جان بگیرند، ما‌ها که هوادار کتاب و بچه‌ها هستیم باید هی از همین جور کارها بکنیم.

سنجاق قفلی نمونه کار داوطلبانه‌ای است که دارد بدون مزد و چشمداشت برای آدم‌بزرگ‌ها محتوا تولید می‌کند که بتوانند کتاب‌های خوب کودک و نوجوان را سریع‌تر و راحت‌تر پیدا کنند. حالا شما اگر کتابفروش باشید یا ناشر، می‌توانید از این محتوا استفاده کنید تا کتاب‌های‌تان را آسان‌تر به مخاطب عرضه کنید. در حقیقت عده‌ای مروج کتابخوانی یک گوشه نشسته‌اند و برای همان دلایلی که بالاتر گفته‌ام دارند اندازه

بضاعت‌شان، خودشان را به آب و آتش می‌زنند. امثال این گروه، این کارها را می‌کنند که دیگر تقصیر کتاب‌نخوانی را گردن مردم نیندازیم. به پدر و مادرها محتوای شسته‌رفته‌تری داده می‌شود که بتوانند بچه‌ها را در انتخاب کتاب یاری کنند. این جوری شاید بتوانیم کمی مطمئن باشیم که داریم تلاش‌مان را می‌کنیم که بچه‌ها را کتابخوان‌تر کنیم. همه اینها هم که می‌دانید، برای یک چیز بیشتر نیست. می‌خواهیم بفهمیم توی این دنیا چه کار داریم می‌کنیم و بس. ■